

تأثیر تحولات سیاسی - اجتماعی بر هویت فرهنگی ایران معاصر

دکتر محمدرضا دهشیری*

چکیده

هدف مقاله حاضر بررسی عوامل و عناصر تأثیرگذار بر هویت فرهنگی ایران معاصر است. به این منظور عوامل داخلی و خارجی و عناصر سخت افزاری و نرم افزاری و همچنین تحولات سیاسی و اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در تشریح این تحولات اثربخش، نویسنده به برشمردن تأثیر عواملی چون: ساختار سیاسی، ایدئولوژی سیاسی، فرهنگ سیاسی، رویکرد سیاسی به غرب، عملکرد نخبگان، فرایندهای سیاسی، تحولات سرزمینی، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، جهان‌گرایی غربی، جهانی‌شدن، آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی، ناهمگنی قومی، بحران‌های اقتصادی، ساختار اجتماعی و جمعیتی و ساختار نظام آموزشی می‌پردازد؛ و ضمن نتیجه‌گیری از ثبات عناصر ارزشی هویت فرهنگی ایران در عین تحول و کثرت عناصر نمادین آن، به اثبات نظریهٔ «تداوم در عین تغییر» و طرح راهکارهای مناسب به منظور تحکیم هویت فرهنگی اشاره می‌کند.

کلید واژه

تحول، هویت، فرهنگ، ایران، سیاست، ساختار اجتماعی.

مقدمه

هویت فرهنگی، به معنای جهان‌بینی، ایدئولوژی، اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها (الگوهای رفتاری برآمده از ارزش‌ها)، اسطوره‌ها، خرافه‌ها، افسانه‌ها، انگاره‌ها، تصورات، پسندها، آیین‌ها، آداب، رسوم، سنن، مشاهیر، نمادها (فولکلور، زبان، پرچم، سرود، موسیقی، معماری، طراحی، خطاطی و میراث ملی)، دانش‌ها، چیره‌دستی‌ها، فن‌آوری‌ها (مهارت ساخت، مدیریت و بکارگیری اشیا)، خاطرات و حافظه‌های جمعی و نقاط عطف تاریخی (مقاومت‌ها و حماسه‌ها) هر ملت، بی‌تأثیر از عوامل ساختاری و رفتاری نیست. اگر هویت فرهنگی ملتی را، سرمایه معنوی و عناصر ذهنی آن شامل: اعتقادات دینی، هنجارهای اخلاقی، ایدئولوژی‌های سیاسی و جهان‌بینی‌های عقلانی و نیز عناصر و مؤلفه‌های عینی شامل آثار ادبی، هنری و فکری ناظر به اقتناع نیازهای معنوی و غیرانتفاعی افراد بدانیم، در واقع برای هویت فرهنگی لایه بیرونی نرم و هسته درونی سخت قائل شده‌ایم. به عبارت دیگر هسته سخت یا عنصر ذهنی آن را، محیط ادراکی - روان‌شناختی (Psychological Environment) و مفاهیم و مبانی فکری و معرفتی مشترک تشکیل می‌دهد؛ و لایه نرم یا مؤلفه عینی آن شامل محیط عملیاتی (Operational Environment) یا آداب و رسوم ملی و مذهبی آن دیار است. از این رو می‌توان قائل به نظریه «وحدت در عین کثرت» و یا «همگرایی در عین واگرایی» (Fragementation) در هویت فرهنگی ملت‌ها شد. به گونه‌ای که در عین اعتقاد به وحدت ارزش‌ها، اهداف و باورها، معتقد به کثرت روش‌ها و راهکارها در پوسته‌ها و لایه‌های بیرونی فرهنگ بود. این «تداوم در عین تغییر» موجب پویایی هویت‌های فرهنگی می‌شود و روحی جدید و فکری تازه در کالبد آن‌ها می‌دمد. به گونه‌ای که در عین نهادینگی شاهد تجدد، تحول، تکامل، پویا و جنبش در آن‌ها هستیم. از این جهت است که هویت‌های فرهنگی براساس نظریه «ثبات در عین تحول» از عوامل درون‌زا و برون‌زا تأثیر می‌پذیرد.

تأثیرپذیری هویت فرهنگی ایرانیان از تحولات درونی و تغییرات بیرونی، در عین پویایی و تحرک‌بخشی، تهدیدها و چالش‌هایی نیز دربرداشته است. اگر باورها، ارزش‌ها و اهداف حق‌گرایانه، آزادی‌خواهانه، عدالت‌جویانه و توحیدی اسلام و معرفت مشترک دینی در هسته

فرهنگ، بی تأثیر از عوامل برون‌ساختی بوده است، تلقیات و نگرش‌ها به آداب، رسوم و آیین‌های مذهبی، تحولات گفتمانی در دین، تلقی‌های مختلف از کاربرد دین در جامعه و نحوه حضور آن در حوزه‌های عمومی و حکومتی به‌رغم آن‌که نوعی تجدیدطلبی و آزاداندیشی را موجب می‌شود، موجبات سوءاستفاده دشمنان را با القا تلقیات و برداشت‌های نادرست فراهم می‌کند. از این‌رو، به‌رغم این‌که تغییرات مزبور می‌تواند روحی تازه بر ذائقه، رفتار، هنر و ذوق ایرانی بدمد ممکن است، استقلال فکری، امنیت ذهنی، سربلندی سیاسی و پیشرفت اقتصادی را به چالش بکشاند یا این‌که نوعی احساس یگانگی را در بستر زمان و در گذر حوادث به ارمغان آورد و ضامن حفظ شیرازه امور ملک و ملت شود.

در واقع، تحولات سیاسی داخلی به‌ویژه سازه‌های حکومتی و فرایندهای اجتماعی داخلی و نیز تحولات ساختار و کارکرد نظام بین‌الملل بر همگرایی یا واگرایی هویت فرهنگی ایران، در بروز تحولات درون‌زا و برون‌زا مؤثر بوده است؛ به گونه‌ای که ایرانیان گاه در برابر نظم هژمونیک حاکم بر فرهنگ جهانی عملکردی پرخاشگروانه و آشتی‌ناپذیرانه داشتند؛ و گاه به همزیستی، مفاهمه و مبادله با جهان خارج و سازواری با تحولات زمان اهتمام می‌کردند. به دنبال حمله تازیان، ایرانیان توانستند با تکیه بر تعالیم عدالت‌جویانه اسلام، از قیدوبندهای کاست طبقاتی ساسانیان رهایی یابند، و حتی پس از تهاجم مغولان نیز، در بسط و گسترش رومداری فرهنگی و نضج و توسعه مباحثات و مناظرات مذهبی موفق باشند. از این جهت شایسته است، با رویکردی چندعلیتی (Multicansal) و بین‌رشته‌ای (Inter-Disciplinary) آثار عوامل و عناصر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری درونی و بیرونی، بر هویت فرهنگی جامعه ایران با مذاقه در ادوار و تحولات فرهنگی جمهوری اسلامی تجزیه، تحلیل و بررسی شود. به گونه‌ای که هم از درون چالش‌های خارجی (Inside-Out) و هم از برون (Outside-In) به پریشانی‌های داخلی توجه شود.

۱- تأثیر تحولات سیاسی بر هویت فرهنگی

از نظر اندیشمندان سیاسی، نظام و ایدئولوژی سیاسی که قدرت و مشروعیت را با خود به همراه دارد، از عوامل تأثیرگذار بر هویت فرهنگی است. با وجود این تنها سطح خرد و درون‌زا

نیست که از مؤلفه‌های تأثیرگذار به شمار می‌آید بلکه در سطح تحلیل کلان، عوامل برون‌زا نیز بر هویت فرهنگی تأثیرگذار است. از این‌رو شایسته است در این مبحث، به‌طور جداگانه تأثیر عوامل داخلی و بین‌المللی بر هویت فرهنگی بازشناسی شود.

۱-۱- تأثیر تحولات سیاسی داخلی بر هویت فرهنگی

تحولات سیاسی درون‌زا به‌ویژه ساختار سیاسی، ایدئولوژی سیاسی، فرهنگ سیاسی، اندیشه سیاسی، بحران سیاسی و همچنین امنیت ملی، نقش عمده‌ای در تغییر لایه‌های روبنایی هویت فرهنگی ایفا می‌کنند. این مهم، به‌ویژه در جامعه ایران که شاهد هژمونی سیاست بر سایر حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است، موجب بروز سیاست به‌مثابه گفتمان مسلط شده است به گونه‌ای که فرهنگ استعلایی و گفتمان برتر، گفتمان فرودست را از صحنه بیرون می‌کند.

۱-۱-۱- ساختار سیاسی

ساختار سیاسی به دلیل برخورداری از قدرت مادی و معنوی نقش و سهم درخور توجه‌ای در هویت‌مندی و هویت‌سازی به معنای تولید نماد، انتقال، مصرف، فهم و تفسیر معانی دارد. نظام‌های سیاسی بسته و متصلب، موجب شکل‌گیری هویت فرهنگی درون‌گرا می‌شوند در حالی که نظام‌های سیاسی باز و مردم‌سالار به شکوفاسازی و رشد محوری هویت فرهنگی منجر خواهند شد. از این جهت، ساخت قدرت سیاسی اعم از یک‌جانبه یا دوجانبه، نفوذ قابل توجه‌ای بر هویت‌آفرینی و هویت‌بخشی دارد.

در ساخت سیاسی یک‌جانبه (یعنی در نظام‌های اقتدارگرا که در آن سیاست بر فرهنگ تغلب و هژمونی دارد)، هویت فرهنگی دارای ماهیتی تبعی و وابسته به قدرت سیاسی است. در چنین نظام‌هایی، نوع نگاه مردم به قدرت و تلقی از آن به‌مثابه پدیده‌ای رمزآمیز، موجب شده است که در برابر دولت یا قدرت برتر مطیع و منتقاد باشند و با تلقی صاحبان قدرت به‌منزله شخصیت‌های مقدس به تملق و چاپلوسی از آنان بپردازند. با توجه به بافت و ساخت

ارادت مدار این نوع نظام‌ها، فرهنگ ریاکاری در عوام و عوام‌زدگی در نخبگان بر جامعه سایه می‌افکند، و نگرش کمی، آماری و بیلانی به مقوله‌های فرهنگی بر رویکرد کیفی به تحولات فرهنگی حاکم می‌شود، هست‌ها تحت شعاع باید‌ها قرار می‌گیرد و واقعیت‌ها در حاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. در جوامع چندملیتی و چندقومیتی، چنین نظام‌های متصلب، زمانی تصمیم به ایجاد فضای باز سیاسی و اعطای آزادی‌های سیاسی - اجتماعی می‌گیرند که امکان مهار نیروهای واگرا به حداقل رسیده است. اختلاط هویتی در این جوامع موجب چندگونگی شخصیتی، نفاق‌زدگی، ناپایداری شخصی و گسترش رنگ‌پذیری می‌شود. در نظام‌های سیاسی بسته و متصلب، گفتمان مسلط سیاسی بر هویت فرهنگی تأثیر عمیقی به‌جای می‌گذارد و آن را از پویایی و پایایی بازمی‌دارد، چراکه جامعه مزبور با تلقی خدشاهی یا فرّه‌ایزدی، هویت را در ظرف سیاست می‌بیند.

در ساخت سیاسی دوجانبه، شاهد تعامل دو حوزه سیاست و فرهنگ با رابطه‌ای متوازن هستیم. این پیوند متعامل، موجب تحقق فرهنگ سیاسی مشارکت‌پذیر و رواج فرهنگ مدارا و تحمل عقاید مخالف، شکیبایی و بردباری در افراد جامعه، بازپیرایی و بهسازی فضا و بستر سیاسی می‌شود. سرزندگی، نشاط و انگیزه مشارکت سیاسی را ارتقا می‌دهد و با اعطای حق شهروندی، برای هویت فرهنگی نقش فعال، مستقل، پایا و پویا قائل می‌شود؛ چراکه حکومت، در اوج قدرت سیاسی به استقرار فضای باز سیاسی و جامعه مدنی همت گمارده است. این‌گونه نظام‌ها با تأکید بر جایگزینی دولت حداقل به جای دولت حداکثر، هویت فرهنگی مشارکت‌پذیر در جامعه را به ارمغان می‌آورند.

۱-۲- ایدئولوژی سیاسی

تغییر در نوع و نحوه نگرش جامعه به دین، از مقوله‌های تأثیرگذار بر هویت فرهنگی به‌شمار می‌آید. مهم‌ترین عرصه تحول فکری هر جامعه، در نوع نگرش آن به رابطه دین و سیاست، یا به عبارت دیگر در گفتمان هنجاری آن جامعه نهفته است. ایدئولوژی‌گرایی یا ایدئولوژی‌زدایی از مذهب به حوزه معرفت‌شناسی دینی بازمی‌گردد. در این صورت، یا قائل به حضور دین در

مرکزیت قدرت سیاسی خواهیم بود و یا در نگرش سکولار، آن را در حاشیه قدرت سیاسی تصور خواهیم کرد. این دو رویکرد می‌تواند هویت فرهنگی مبتنی بر باورهای دینی را دچار تحول و تغییر کند.

در نگرش حداکثری (Maximalist) به دین، تلقی از آن به مثابه مقوله‌ای فراگیر است که حوزه‌های خصوصی، عمومی و حکومتی را دربرمی‌گیرد. نگاه هویت فرهنگی به دین، در عرصه خصوصی، به مثابه «تعبد»، در عرصه عمومی به مثابه «تعقل» و در عرصه حکومتی به منزله «مدیریت تغییر» است؛ و به‌رغم برخورداری از رویکرد احساسی و ارادت به دین در حوزه خصوصی، ایستارهای عقلانی و استدلال‌های علمی را در عرصه‌های دولتی و مدنی مورد اهتمام قرار می‌دهد.

در نگرش حداقلی (Minimalist)، نهاد دین عرصه‌ای برای ارتقای بعد معنوی افراد و تقویت ایستارهای احساسی، ارزشی و معنوی تلقی می‌شود، که مباحث علمی و عقلی را در حوزه‌های حاشیه‌ای قدرت سیاسی به کار می‌بندد. این رویکرد، حضور دین در مرکز قدرت سیاسی را مرادف با تقدس‌زدایی می‌پندارد.^۱

بنابراین دو رویکرد حداقل‌گرا و حداکثرگرا، دو ایستار احساسی و عقلانی و همچنین دو فهم سنتی و مدرن از دین، همگی منجر به ابهام در هویت فرهنگی کشور می‌شود. در این باره نقش هویت‌ساز نخبگان رسمی، فکری، ارتباطاتی و دینی را نباید نادیده گرفت. نخبگان سیاسی و رسمی با توجه به نگرش جامعه ایران به قدرت سیاسی به مثابه پدیده‌ای رمزآمیز و همچنین با توجه به فرهنگ سیاسی پدرسالار (Patrimonial) در ایران براساس «الناس علی دین ملوکهم» نقش عمده‌ای در تبیین هویت فرهنگی و جهت‌دهی به آن داشته‌اند. روشنفکران جامعه (Intellectual) گاه با تأثیرپذیری از لیبرالیسم غربی، تفکرات سکولار و لاییک را به حوزه معرفت‌شناسی اسلامی کشانده‌اند. نخبگان ارتباطاتی، از جمله روزنامه‌نگاران، نویسندگان، فیلمسازان، هنرمندان و ادیبان معتقدند، اسلام مبتنی بر وحدت فکری در مسائل سیاسی - اجتماعی به سکون و ایستایی می‌انجامد و اختلافات فکری، تنوع برداشت‌ها و مکاتب گوناگون نظری منجر به تحرک، پویایی و فزونی جاذبه دینی می‌شود. مهم‌تر آن‌که نخبگان دینی به‌ویژه مراجع تقلید

جدید به بازنگری در برخی نظریات اجتماعی به‌ویژه در رساله‌های عملیه پرداخته‌اند و براساس اصل پویایی اجتهاد به اندراج نظریاتی جدید، متحول و انطباق‌پذیر با دو عنصر زمان و مکان همت گمارده‌اند. با وجود این، تمامی نخبگان در این امر هم‌رأی‌اند که اگر به استقرار مذهب معتقد باشیم، قدرت شیعی، بخشی از هویت فرهنگی ایرانیان تلقی می‌شود؛ و ما در مبارزات شیعی توانسته‌ایم تأثیرگذاری دین را در عرصه اجتماعی به منصفه ظهور برسانیم. فرهنگ مذهبی و برداشت دینانی جامعه ایران موجب شده است، تعالیم عالیه دین مبین اسلام در فرهنگ‌سازی و جامعه‌پذیری دینی نقش بسزایی ایفا و فرهنگ آزاداندیشی و خردورزی را در جامعه نهادینه کند؛ فرهنگ عاشورایی، ظلم‌ستیزی و حمایت از مظلوم را در جامعه ایران ترویج دهد؛ و از این تراژدی غمبار انسانی، رویدادی ازلی، فراتاریخی و حماسه‌ای به تصویر کشد، که از زمان ایده‌آل می‌سازد و اسوه را در اسطوره می‌جوید.^۲ در حقیقت وجود قرائت‌های مختلف از اسلام در ایران، نه تنها هویت فرهنگی ایرانیان را مخدوش نکرده، که نوعی پویایی و بالندگی را بر آن افزوده است.

۱-۳- فرهنگ سیاسی

امروزه نقش فرهنگ، به‌ویژه نقش فرهنگ سیاسی در تحول، ثبات، دگرگونی و کارآمدی و به‌طور کلی در همه مناسبات سیاسی و اجتماعی نظریه‌ای عام و فراگیر شده است، که بر ایستار عقلانی - ارزشی در فرایند جامعه‌پذیری، مبتنی است. با وجود این، نوع فرهنگ سیاسی اعم از محدود، تبعی و مشارکتی می‌تواند بر هویت فرهنگی تأثیر عمده‌ای بگذارد.

در فرهنگ سیاسی محدود (Parochial)، مردم خود را شهروند نمی‌پندارند، بلکه با محدوده جغرافیایی و اقلیمی خود، هویت می‌یابند. این امر در جوامع سنتی، که افراد هیچ‌گونه احساسی نسبت به نظام سیاسی خود ندارند رخ می‌نماید. در نظام‌های اقتدارگرا، مردم به سیاست بی‌علاقه‌اند و از آن آگاهی و شناخت اندکی دارند و به‌ندرت درباره مسائل سیاسی به بحث و سخن می‌پردازند. از این جهت، شاهد نوعی بی‌تفاوتی سیاسی (Political apathy) و بی‌حسی (Powerlessness) در این‌گونه جوامع هستیم. فرهنگ سیاسی محدود، موجب می‌شود مردم رهایی

خود را در سکوت و تسلیم بی‌قید و شرط حاکمان ببینند. این امر هویت فرهنگی جامعه را به حداقل پویایی و نشاط می‌کشاند و آن را به ذهن‌گرایی و درون‌گرایی سوق می‌دهد.

در فرهنگ سیاسی تبعی (Subject)، مردم خود را تنها شهروند می‌پندارند، و مشارکت آن‌ها در امور سیاسی منفعلانه است. مردم رأی می‌دهند، اما علاقه‌ای به این فرایند ندارند. آنان عادت دارند بیش‌تر خود را اتباعی مطیع بدانند تا شرکت‌کنندگانی فعال. تلقی آنان از قدرت به‌مثابه پدیده‌ای رمزآمیز و مقدس، موجب انقیاد و اطاعت در برابر صاحبان قدرت برتر یا حاکمان سیاسی می‌شود، و فرهنگ نخبه‌گرای آنان به کاهش رغبت جامعه به مشارکت مدنی می‌انجامد؛ به گونه‌ای که زمینه مشارکت نهادینه به حداقل می‌رسد.

اما در فرهنگ سیاسی مشارکتی (Participant)، انسان‌ها با اراده خود و آگاهی از مقاصد و منافع خویش، داوطلبانه و با علاقه به مشارکت همگانی اقدام می‌کنند. این مشارکت فرهنگی - سیاسی فعال که از دو عنصر آگاهی و اختیار برخوردار است، هویتی مشارکتی به فرهنگ عمومی می‌بخشد. پذیرش ساختارهای مدنی از رهگذر مجاری جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری موجب پرورش منظومه‌ای از مفاهیم، رفتارها و مهارت‌های اجتماعی می‌شود که هویت فرهنگی جامعه را به سوی پویایی و نشاط سوق می‌دهد. فرهنگ مشارکتی به‌مثابه عنصری از هویت فرهنگی جامعه، موجب تحول اساسی در روحیه مردم، هنجارها و باورهای آنان می‌شود. گسترش و تنوع ساختارهای مدنی نظیر: احزاب سیاسی، گروه‌های با نفوذ و رسانه‌های همگانی در چنین جوامعی موجب می‌شود، حوزه عمومی به‌منزله نهاد میانی بین عرصه‌های حکومتی و خصوصی، مظهر فعالیت گروه‌های اجتماعی، فرهنگی، تربیتی، آموزشی و سیاسی به شکل داوطلبانه، آگاهانه، خودجوش و ارادی شود و علاقه، شور، نشاط و سرزندگی را در جامعه به ارمغان آورد. در این فرایند است که فرهنگ مشارکتی به‌مثابه بخش عمده از هویت فرهنگی نمود می‌یابد.

۱-۱-۴- نوع رویکرد سیاسی به غرب

بر مبنای رویکرد درون به بیرون (Inside - Out) نوع نگاه هر جامعه به دیگر فرهنگ‌ها و

تمدن‌ها به‌ویژه به فرهنگ غرب تأثیر به‌سزایی بر شکل‌گیری هویت فرهنگی آن جامعه دارد. اگر به گفته هانتینگتون، تمدن را بالاترین گروه‌بندی فرهنگی مردم و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی بدانیم که انسان‌ها از آن برخوردارند، که هم با توجه به عناصر عینی مشترک چون: زبان، تاریخ، مذهب، سنت‌ها، نمادها، آیین‌ها و اسطوره‌ها و هم با توجه به عناصر مشترک، وابستگی‌ها و همانندی‌های بین‌ذهنی و درونی انسان‌ها تعریف می‌شود،^۳ موضع هر تمدن در برابر تمدن‌های دیگر، عنصر عمده از هویت فرهنگی آن تمدن را تشکیل می‌دهد. همچنین آشتی‌ناپذیری، تخاصم و تقابل یا تعامل و تبادل دو رویکرد سیاسی تمدن‌ها در چگونگی رویارویی با یکدیگر بوده است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هواداران جریان فکری تجددگرایی بر اهدافی نظیر: تقلید کامل از الگوی تجدید غرب، لزوم اخذ فرهنگ غرب و حمایت از ادغام در نظام سرمایه‌داری جهانی تأکید کردند؛ اما پس از انقلاب اسلامی، نجات فرهنگ، اخلاق و دین از سلطه منافع سیاسی و اقتصادی غرب به محور مبارزه فرهنگ اسلامی و استقلال با هژمونی فرهنگ استعماری غرب تبدیل شد؛ و حفظ هویت فرهنگی، مستلزم نفی وابستگی به شرق و غرب بود. بنابراین با تلقی هرگونه تغییر در لایه فرهنگی جامعه به معنای پذیرش الگوی غرب‌گرایی، در برابر تعامل با آن مقاومتی سرسختانه شد. اما به تدریج، موضع جامعه نسبت به سنت و تجدد در بستر زمان تغییر کرد و بر پذیرش نوعی تعامل و تبادل فرهنگی با غرب استوار شد. چراکه قلب و ذهن ایرانی مظهر تعادل و مدارا، و طرفدار گفت‌وگو و مبادله تلقی شد. به هر حال، نامشخص بودن نگاه جامعه ایران به غرب، هویت فرهنگی ایرانیان را با نوعی ناسازه روبه‌رو کرده است. مشخص نیست که آیا تمامی مظاهر غرب را به کلی رد می‌کنیم، برخی از مظاهر آن را قبول می‌کنیم، درصدد تأثیرگذاری بر آن هستیم یا خواهان کسب فن‌آوری‌های صنعتی و اطلاعاتی و ارتباطاتی غرب و طرد مظاهر فساد و بی‌بندوباری آن؟ و به‌طور کلی آیا می‌خواهیم در مقابل غرب، برهم‌زننده بازی، تماشاگر، نظاره‌گر یا بازیگر باشیم؟ با وجود این، تاریخ گواه آن است که ایرانیان در طول زندگی چندین هزار ساله خود با اقوام و ملل گوناگون، به اقتضای عوامل تاریخی، گاه روابط خصمانه و گاه تعامل دوستانه داشته‌اند، و از یکدیگر تاسی جسته‌اند. ایرانیان با علاقه‌مندی به ملیت خود، و بی‌هیچ تعصبی، در برابر هضم و

ادغام در ملیت دیگر اقوام مقاومت کرده‌اند؛ حال آن‌که این مقاومت هرگز از روی عناد و دشمنی نبوده و موجب نشده است که آنان از حقایق چشم فروبندند. به عبارت دیگر، ایرانیان غرب‌پژوهی را بر غرب‌پذیری یا غرب‌ستیزی ترجیح داده‌اند. با این حال، تمدن ایرانی از روزآمد کردن دیدگاه‌های خود براساس تعالیم یکتاپرستی مکتب اسلام غافل نبوده است و به سهم خود برای ترقی، تعالی و نشر آن در میان مردم دیگر جهان خدمات ارزنده‌ای کرده است. بنابراین ایرانیان که عشق به وطن را نشأت گرفته از ایمان می‌دانسته‌اند، از افراط در ملیت‌پرستی، قوم‌پرستی، تعصبات و جانب‌داری‌های کورکورانه ملی و فکری پرهیز کرده‌اند و از این رهگذر توانسته‌اند بر اساس عقل و منطق و استدلال و برهان به تبادل با سایر تمدن‌ها برخیزند.^۴

این مهم به‌ویژه با توجه به نقش و جایگاه ایران و مواضع انقلاب اسلامی که نه تنها خواهان اتحاد جهان اسلام، که منادی وحدت تمامی ادیان ابراهیمی برای افزایش حضور در عرصه تصمیم‌گیری‌های جهانی است، موجب توقع بیش‌تر غرب از ایران شده است. به‌ویژه آن‌که توان جمهوری اسلامی در سازواری دین و دموکراسی سبب شده است، ضمن سازگاری با روح تمامی ادیان، به دموکراسی مدرن دست یابد و از بستر گفت‌وگوی تمدن‌ها هسته مشترک ادیان توحیدی را استحصال کند، آرمان مشترک بشریت را از لایه‌لای آموزه‌های مختلف برآورد، آن را «نصب‌العین» حرکت بشر امروز به سوی فردای آرمانی قرار دهد و از رهگذر تحقق نظام مردم‌سالاری دینی نقش پل تمدنی را بین غرب مسیحی و شرق اسلامی ایفا کند. در واقع، هویت تمدن باز ایرانی براینند تعامل فرهنگی ایرانیان با همه اقوام مسلمان و غیرمسلمان و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام گوناگون در درون این سرزمین بوده و از این‌رو توانسته است تمدنی باز، متناوب و مرکب متشکل از عناصر آریایی، ساسانی، اسلامی، غربی و عربی گذشته و معاصر را به منصفه ظهور رساند؛ و در بستر زمان و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیب تمدنی پویا را با تغییر سهم هر کدام از این تمدن‌ها در لایه‌های گوناگون فرهنگی ارائه دهد.^۵

۱-۱-۵- عملکرد نخبگان

عناصر عمده تأثیرگذار بر هویت اجتماعی را می‌توان محله یا مکان زندگی، شبکه تعامل

اجتماعی و بین فردی، و حافظه تاریخی یا ادراکات حفظ و بازتولید شده در بستر زمان دانست که نخبگان جامعه نقش به سزایی در این فرایند ایفا می کنند. از آن جا که هویت فرهنگی، پایایی در گذشته (خاطرات جمعی، میراث مشترک تاریخی، منشأ تاریخی واحد) و پایایی دیگر در آینده (احساس تعلق به آینده ای مشترک و برخورداری از سرنوشتی مشترک) دارد، نخبگان می توانند این احساس تعلق را با تقویت دلبستگی عاطفی، احساس مشترک و حس همبستگی در افراد و اجتماع تقویت کنند و با توجه به نظام گسترده روابط و ساختارها به بازتولید اجتماعی بپردازند. هویت فرهنگی - اجتماعی به مثابه سازه اجتماعی با تکیه بر حافظه جمعی و تمامی منابع معرفتی و با در نظر گرفتن ساختار عینی اجتماعی در فرایند سازماندهی یا شالوده ریزی اجتماعی (Social Construction) به وجود می آید، تعریف و در طول زمان دوباره تفسیر می شود. نقش نخبگان، در این فرایند بازتولید را نباید نادیده گرفت؛ چرا که آنان می توانند با تبیین ارتباط صحیح فرد و جامعه به مثابه کل در فرایند هویت یابی مساهمت نمایند؛ و با تعریف مجموعه ای از اندیشه ها، باورها، ارزش ها، دست آورده ها و میراث معنوی مشترک جامعه، هویت فرهنگی را تحکیم بخشند. با وجود این، اگر نخبگان فکری به جای اندیشه ورزی بومی و دینی منسجم، روزآمد و نوگرا مبتنی بر مردم سالاری دینی، در دامان جذابیت اندیشه های لیبرالیستی و نسبت گرایی پست مدرنیستی گرفتار شوند، موجب گسترش فرهنگ فرامدرنیسم و لیبرالیسم در حوزه معرفت شناسی اسلامی می شوند، در نتیجه هویت فرهنگی و دینی کشور در معرض آسیب جدی قرار می گیرد؛ همان گونه که گرفتار شدن در دام تحجر و عوام زدگی به تصلب و جمود هویت فرهنگی و جلوگیری از بالندگی آن می انجامد. در این صورت، عوام زدگی اندیشه منجر به تعصب شدید و بی یقینی خواهد شد. به گونه ای که ابزار به هدف بدل می شود و هدف در مسلخ خشونت از بین می رود. گرایش نخبگان فکری به فرصت طلبی و موج سواری، و تمایل نخبگان سیاسی به اقتدارگرایی و کاربرد شیوه های حذفی و انحصار طلبانه موجب تجزیه پذیری درون سیستمی و افزایش نقش تخریب گر بحران های داخلی ناشی از واگرایی قومی، بی نظمی و هرج و مرج سیاسی، شکاکیت و غیر عقلانی گری فکری و در نهایت خشونت گرایی فیزیکی می شود. این امر هویت فرهنگی ایرانی را از اعتدال خارج می کند. از این رو، همان گونه که تساهل

آیینی و بی‌بندوباری اخلاقی هویت فرهنگی را در مظان تهدید قرار می‌دهد، تصلب آیینی و خشونت و به‌کارگیری شیوه‌های غلاظ و شداد و افراطی، جامعه را از نگاه واقع‌بینانه به فرهنگ و تحمل عقاید و پذیرش تنوع لایه‌های فرهنگی در عین حفظ هسته ارزشی فرهنگ بازمی‌دارد. در این حالت است که نامشخص بودن نگاه نخبگان فکری به هویت فرهنگی موجبات بحران هویت را در جامعه فراهم می‌آورد.

نخبگان رسانه‌ای نیز نقش به‌سزایی در تبیین و تفسیر لایه‌های بیرونی فرهنگ جامعه ایفا می‌کنند. آنان می‌توانند با اداره و سازماندهی فرایند هویت‌یابی و هویت‌سازی، نوعی گفتمان تعاملی و پویا را توسعه بخشند که بتواند بین همه صداهای هویت‌آفرین در جامعه، هماهنگی و همخوانی برقرار کند؛ و با پرورش افکار و فرهنگ‌سازی و جهت‌دهی به افکار عمومی نوعی هویت فرهنگی مشارکت‌پذیر را شکل دهند، که در آن عناصر قومی، نژادی، زبانی و دینی بازتعریف شده باشد؛ و با همبسته کردن خرده‌گفتمان‌های درهم تنیده، بستری ملی برای تحکیم هویت فرهنگی فراهم کنند. نخبگان هنری نیز با تلطیف هویت فرهنگی و بازداشتن جوانان از گرایش به پوچ‌گرایی و نیهیلیسم می‌توانند به الگوسازی برای نسل جوان و تأثیرگذاری مثبت بر هویت فرهنگی اقدام کنند؛ و با توجه به هرم ساختار قدرت در جامعه هم هویت مشروعیت‌بخش (Legitimacy Identity) و هم هویت مقاومتی (Resistance Identity) را سبب شوند، و از رهگذر ایجاد ارتباط و اتصال حلقه‌های فرهنگی گذشته به حال، احساس جمعی مبتنی بر اشتراک فرهنگی را تحکیم بخشند.^۶

۱-۱-۶. فرایندهای سیاسی

فرایند انقلاب که منجر به تزلزل و بی‌ثباتی جامعه در دوره انتقال (Transformation) می‌شود، در نهایت تجدید نظرطلبی از مردم نسبت به فلسفه مذهب، روح مذهب، بینش مذهبی و گشتار در هویت فرهنگی را به دنبال دارد. دوره گذار از ساختارها و قرائت‌های قدیم به ساختارها و قرائت‌های جدید وضع موجود (Status quo) را دگرگون و هویت فرهنگی را نیز متأثر می‌کند.

براساس نظریه کرین بریتون انقلاب از مراحل مختلف حکومت لیبرال‌ها، رادیکال‌ها، دوره

ترور، وحشت و ترمیدور گذر می‌کند و بر هویت فرهنگی تأثیر می‌گذارد. در دوره حکومت لیبرال‌ها، انقلاب با بحران نفوذ یا رسوخ‌پذیری حاکمیت سیاسی مواجه است، در چنین بستری امکان استحاله از درون (Gradualism) و اندلسیزه‌شدن (Andalusization) فرهنگ ملی وجود دارد. بروز بحران در هیئت حاکمه ناشی از گسست درون‌سیستمی و رخنه عناصر بیگانه در نظام سیاسی موجب می‌شود نخبگان سیاسی با سیاست‌های بی‌ثبات، روزمره و بی‌برنامه، سایه‌های زیرین فرهنگ جامعه را دستخوش تغییر و تحول کنند. در دوره حکومت رادیکال‌ها، بروز شک و بی‌یقینی در محیط روان‌شناختی، به بی‌ثباتی سیاسی و در نهایت خشونت‌گرایی در محیط عینی می‌انجامد. در این مقطع، گرایش‌های انقلابی، با هدف قراردادن تغییر وضع موجود و تحول در ساختار زیرین اجتماعی، جامعه بحران‌زا و بحران‌زی را با مشکل دگرگونی هویت فرهنگی مواجه می‌کند. در دوره ترور و وحشت، گرایش‌های احساسی بر هویت ملی تأثیر منفی می‌گذارد که خود ممکن است به بروز بحران‌های مشروعیت (اعم از حقیقت و مقبولیت) و یکپارچگی (تجزیه‌پذیری حاکمیت سیاسی) منجر شود. در دوره ترمیدور نیز گرایش‌های محافظه‌کارانه با رویکرد تثبیت وضع موجود (Status quo) ممکن است به بروز ایستایی و ثبات در هویت فرهنگی منجر شود. اما از آن‌جا که در فرایند انقلاب، جامعه را به سوی خردورزی و خردباوری پیش می‌برد و عقلانیت بر احساسات و عواطف اولویت می‌یابد آثار مثبتی بر هویت فرهنگی به جای می‌گذارد.

۲-۱- تأثیر تحولات سیاسی برون‌زا بر هویت فرهنگی

گشتارهای محیطی، ساختاری، سیاسی و فرهنگی در هر کشور، چه در بعد منطقه‌ای و چه در عرصه بین‌المللی می‌تواند تأثیری عمده بر هویت فرهنگی آن سامان به‌جای گذارد. این تحولات می‌تواند ساختاری یا فرایندی، تعاملی یا تقابلی و مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز باشد.

۱-۲-۱- تحولات سرزمینی

موقعیت جغرافیایی و عنصر سرزمینی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر هویت فرهنگی به‌شمار

می‌آید؛ چرا که احساس یگانگی و همبستگی در قلمرو برخوردار از پیوستگی ارضی، منجر به یکپارچگی و پایداری هویت فرهنگی آن دیار می‌شود. ویژگی جغرافیای سیاسی ایران، موجب می‌شد که ملت ایران از یک سو با ملت‌های دیگر در تعامل فکری، و از سوی دیگر در تقابل فیزیکی باشد. موقعیت جغرافیایی و نوع بافت جمعیت ایران که بر تنوع قومی استوار بوده است، موجبات تعامل بیش‌تر ایرانیان را با اقوام، نژادها و ملت‌های متکثر فراهم می‌کرده و سیل مهاجرت‌ها را به این دیار، افزایش می‌داده است. این رفت‌وآمد، زمینه تحقق فرهنگ عمومی تسامح، آزاداندیشی و خردورزی را در جامعه ایران فراهم می‌کرده است. از دیگر سو، یورش‌های سیاسی و حتی نظامی از قبیل تهاجم مغول به ایران (۶۱۶ ه. ق.)، جنگ‌های ایران و روس در اوایل قرن نوزدهم و تحمیل قراردادهای ذلت‌بار گلستان (۱۸۱۳ م.) و ترکمنچای (۱۸۲۸ م.) که موجب تحقیر ایرانیان می‌شد و بنیان‌های هویت آن‌ها را نیز متزلزل می‌کرد. با وجود این، ایرانیان با تکیه بر ادبیات و فرهنگ خود توانستند با تقویت پیوستگی فرهنگی و دینی و بارورکردن ادبیات فارسی و همکاری‌ها و همبستگی‌های اجتماعی، هویت فرهنگی ایران را تحکیم و تقویت کنند. به گونه‌ای که به‌رغم برخی تغییرات ظاهری در پوسته فرهنگ نظیر: استیلاهای فرهنگ سکوت و تسلیم ظاهری در برابر حاکمیت‌های بیگانه، توانستند با تقویت باورهای دینی، نظریه تداوم در عین تغییر را به منصفه ظهور رسانند و پویایی هویت ایرانی را به جهانیان بنمایانند.

۱-۲-۲. تحول در شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی

امروزه هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به‌طور کامل برکنار از جامعه یا جوامع دیگر، به زندگی خود تداوم و سامان مناسب بخشد. از این‌رو، حاکمیت‌های ملی در جهان پساوستفالی به حاکمیت‌های مذاکره‌ای بدل شده و بازیگران غیرحکومتی از اهمیت و ارجحیت بیش‌تری برخوردارند. از این‌رو، براساس نگرش برون به درون (Outside-In) مراودات، ارتباطات، تعاملات و حتی تقابلات بین هویت‌های فرهنگی و نیز پیوندهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ملت‌های مستقر در نظام منطقه‌ای موجب تأثیرپذیری هر هویت فرهنگی از هویت‌های فراملی

می‌شود. تغییرات ساختاری جهانی در هزاره جدید و کارگزاران جدید غیرحکومتی در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، آثاری بر کنش‌گران فرهنگی و سرانجام تغییر هویت‌های فرهنگی برجای گذاشته است، به گونه‌ای که آنان را با ناسازه (Paradox) وحدت - کثرت و انتظام در پراکندگی مواجه کرده است.

براساس انگاره جهانی - بومی‌سازی (Glocalization)، ملت‌ها به تفسیر و بازتفسیر هویت فرهنگی خود براساس تعامل با هویت‌های متکثر و با توجه به ضرورت پرهیز از تعارض‌های رفتاری اهتمام می‌کنند؛ چراکه باقی‌ماندن در دوره هویت‌های محدود محلی، در عصر جهانی‌شدن (Globalization) و فرانوگرایی (Postmodernism) امکان‌پذیر نیست. جهانی‌شدن نه به معنای از دست دادن هویت‌های بومی، بلکه نوعی دادوستد میان هویت ملی و هویت جهانی است؛ در این فرایند، منابع هویتی و پیام‌ها و نمادهایی از ساختارهای هویتی دیگر در معرض دید و مصرف افراد منطقه‌ای خاص قرار می‌گیرد. ساختارها، آرمان‌ها و ارزش‌های اجتماعی نیز از جامعه‌ای به جامعه دیگر منتقل می‌شود. از این‌رو، فرایند هویت‌یابی در اثر دادوستد معرفتی با توجه به سازوکارهای گوناگون تبدیلی، منجر به پدیده‌ای به نام جهانی - بومی‌سازی می‌شود: یعنی از یک سو بومی‌کردن (Localization) بخشی از اجزای فرهنگ جهان یا بومی‌شدن فرهنگ‌ها و هویت‌های جهانی، و از دیگر سو جهانی‌کردن اجزایی از فرهنگ بومی و هویت خودی با ابزارهای هنری (مانند فیلم و سینما) و ارتباطاتی (مانند شبکه‌های رسانه‌ای بین‌المللی).

بنابراین، ساختار نوین نظام بین‌المللی و جانشینی جامعه جهانی هدلی بال (Hedley Bull) به جای نظام بین‌المللی موردنظر رئالیست‌ها، موجب شده است، ایران از نقش آفرینی حاشیه‌ای در دوره جنگ سرد به نقش آفرینی قابل ملاحظه‌ای در جامعه جهانی پس از جنگ سرد، دست یابد، و با توجه به اهمیت نفت به مثابه سلاح سیاسی - اقتصادی، تأثیرگذاری بر روند صلح خاورمیانه، رابطه نزدیک سیاسی - اقتصادی با قدرت‌های آسیایی نظیر هندوچین، و اهمیت اتحاد دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی در نظریه هانتینگتون، نیاز به نقش منطقه‌ای ایران افزون شود و نظام جهانی توجه بیش‌تری به ایران معطوف دارد. این مهم، منجر به افزایش تبادل و تعامل میان هویت فرهنگی ایران با دیگر فرهنگ‌ها می‌شود و آن را به حالت پویایی و بالندگی رهنمون

می‌کند. از این رو، شرایط، فضا، جهت‌گیری‌ها، الزامات و هنجارهای حاکم بر جامعه بین‌المللی و زیر سیستم منطقه‌ای بر هویت فرهنگی تأثیر عمده‌ای به جای گذاشته است.^۷

۱-۲-۳- جهان‌گرایی غربی (Western Globalism)

جهان‌گرایی غربی که بر غربی‌کردن (Westernization) جهان مبتنی است، خواهان تحکیم نظام اجتماعی سرمایه‌داری، فرهنگ مصرف، ارزش‌ها و شیوه زندگی غربی از طریق حاکمیت بر رسانه‌ها و ماهواره‌هاست. با توجه به وقوع انقلاب انفورماتیک در دهکده جهانی مک‌لوهان، و اهمیت ساختارهای ارتباطی و رسانه‌های ارتباط جمعی در شکل‌دهی، تولید، انتقال، نقد و تفسیر منابع معرفتی و عناصر شناختی و رفتاری هویت‌های فرهنگی، انحصار فرهنگ‌پذیری و فرهنگ‌سازی از نهاد خانواده خارج شده است، و رسانه‌ها به‌مثابه مهم‌ترین منبع اطلاع‌رسانی این نقش را ایفا می‌کنند. با توجه به تسلط غرب بر فرهنگ رسانه‌ای جهانی، هویت‌های فرهنگی از فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی متأثر شده است. امپریالیسم خبری در جهان امروز با برخورداری از تکنیک‌های رسانه‌ای، ابزارهای ارتباطی ماهواره‌ای، رایانه‌ای و اینترنتی در صدد استحاله هویت‌های فرهنگی از درون، اندلسیزه کردن (Andalusization) فرهنگ‌های ملی، تشویق هویت‌خواهی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و چالش با رفتارها، اندیشه‌ها و ایده‌های مستقر در زبان و سنت فرهنگ‌هاست.

در واقع، عدم توازن اطلاعاتی و مسیر یک‌طرفه جریان اطلاعات موجب تأثیرپذیری هویت‌های فرهنگی کشورهای در حال توسعه از فرهنگ هژمونیک غرب شده است. به‌ویژه آن‌که سلطه زبان انگلیسی از طریق شبکه جهانی اینترنت و شکاف بین جوامع در حال توسعه و پیشرفته موجب هجوم ضد ارزش‌های فرهنگی غرب به فرهنگ‌های محلی و ارزش‌های سنتی کشورهای جهان سوم شده است. ظهور تمدن اطلاعاتی و سیطره رسانه‌های بین‌المللی غرب، موجبات ادغام هویت‌های فرهنگی در فرهنگ جهانی مسلط و تحمیلی را فراهم آورده و با سیاست مسخ فرهنگی این کشورها، باورهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی آنان را در معرض مخاطره قرار داده و سرانجام هویت فرهنگی آن‌ها را به چالش کشیده است. غرب با تحمیل

سلطه فرهنگی هژمونی در صدد نفوذ در لایه بیرونی هویت فرهنگی، استحاله و از خود بیگانه‌سازی (Alienation) آن‌ها و در نهایت از بین بردن افق‌های گوناگون هنرها، آداب و سنن فرهنگی ملت‌هاست.

جهان‌گرایی غربی با تبدیل شیوه اطلاعاتی تولید به انگاره مسلط، فرهنگ مصرف را در هویت‌های فرهنگی تزریق کرده است، و این خود همان جهانی‌شدن اقتصاد بر پایه امپریالیسم فرهنگی است.^۸

به هر حال، غرب با تسلط بر روساخت ارتباطات، یعنی فن‌آوری و ابزار مادی ارتباط جمعی، خواهان تأثیرگذاری بر زیرساخت ارتباطات یعنی محتوای هویت‌های فرهنگی است؛ تا از این رهگذر، یکسان‌سازی و همانندسازی و یکپارچه‌سازی درون‌مایه‌های مرتبط با خرده‌فرهنگ‌های دیگر را از طریق فرهنگ چیره جهانی، اضمحلال استقلال هویت پاره‌فرهنگ‌ها و چیرگی یک ساخت، کارکرد و مضمون فکری مبتنی بر فرهنگ جهانی فرانویس و حاکمیت ارزش‌ها، نُرْم‌ها و هنجارهای جهانی بر رفتار دیگر کشورها به منصف ظهور رساند. از این‌روست که هویت فرهنگی کشور ما از طرح‌های جهانی فرامردن مبتنی بر انقلاب جهانی ارتباطات و جهان‌گرایی فرهنگی غرب به شدت متأثر است. به عبارت دیگر، فرهنگی که نتواند در قبال پروژه جهان‌گرایی، به سامان‌بخشی تولید و بازتولید خود بپردازد، در کام گفتمان‌های زورمند و بلعنده ذوب و مستحیل می‌شود. خرده فرهنگ‌ها برای بقا و ماندگاری در برابر گفتمان و فرهنگ مسلط باید به تولید و بازتولید بپردازند، توانایی پاسخ‌گویی به پویایی‌های جامعه خود را ارتقا بخشند، تا از این رهگذر توان بازیگری خود را در عرصه فرهنگی به منصف ظهور رسانند؛ و با محلی‌گرایی شرایطی را برای جوامع خود ایجاد کنند که با حفظ دلبستگی‌های فرهنگی و ناحیه‌ای از ناپدید شدن و ادغام و انحلال هویت فرهنگی خود در فرهنگ جهانی مصون بمانند.^۹

۴-۲-۱- جهانی‌شدن

اگر جهانی‌شدن را به معنای تشدید خودآگاهی جمعی بشر در اثر فشردگی‌های جهان بدانیم،

در واقع آن را فرایند و واقعیتهای درحال تحول تصور کرده‌ایم که احساس انسان‌ها به گره خوردن سرنوشت آن‌ها به یکدیگر در دنیای وابستگی متقابل پیچیده را، تقویت می‌کند. به این ترتیب، جهانی شدن، موجب می‌شود هویت‌های فرهنگی متکثر (در عین حفظ هسته‌های هویتی)، لایه‌های بیرونی فرهنگ خود را براساس مشترکات فکری همساز کنند، و سبب افزایش رواداری و تحمل‌پذیری گوناگون فرهنگی شوند.

جهانی شدن با درنوردیدن مرزها و تقویت روابط فرهنگی ملت‌ها، ابعاد زندگی آن‌ها را از نظر ذهنی و عینی متحول می‌کند. با تسهیل تعاملات هویت‌های گوناگون فرهنگی، مشترکات بین‌ذهنی را افزایش می‌دهد، و توافق بر هویت مشترک انسانی را تحکیم می‌بخشد. از این رو، جهانی شدن که منجر به تقویت روابط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ارتباطاتی فرامرزی ملت‌ها می‌شود، هویت فرهنگی آن‌ها را از این جهت تحت تأثیر قرار می‌دهد، که از خودخواهی و خودگرایی مقدس (Egoisme Sacred) و برخورد متعصبانه پرهیز کنند، و به تحمل عقاید مخالف، احترام به آرا و نظرهای دیگران، بهره‌گیری از زبان منطق و استدلال، ارتباط تفاهمی و عمل مبتنی بر مفاهیم روی آورند؛ و با رویکردی باز نسبت به تعامل با عناصر فرهنگی دیگر ملت‌ها، به مقیاس‌های اخلاقی، زیبایی‌شناختی و زیست‌محیطی در تعاملات فرهنگی توجه کنند.

جهانی شدن که بر انگاره‌های جدیدی نظیر: انقلاب ارتباطات، قدرت رسانه‌ای و جامعه اطلاعاتی مبتنی است با کاهش فاصله و نزدیک کردن جوامع به یکدیگر و ایجاد پیوستگی و ارتباط بین اجتماعات انسانی و آشناسازی آن‌ها به فرهنگ یکدیگر، موجب افزایش ظرفیت تحمل و پذیرش تبادل و ارتباط فرهنگی ملت‌ها و تقویت وجوه مشترک فرهنگی و گسترش ارزش‌های فراملیتی و فرامرزی مانند حقوق بشر، صلح و همکاری می‌شود.

سرعت در برقراری ارتباطات اطلاعاتی از طریق ماهواره‌ها و تکنولوژی‌های جدید و رسانه‌های مکتوب، الکترونیکی و تصویری، گسترش ارتباطات الکترونیک و علوم رایانه‌ای، شبکه‌های اینترنت، نظام ارتباطی صوتی، تصویری و نوشتاری، کتابخانه الکترونیکی، دانشگاه‌های مجازی و پست الکترونیکی، جهان واحدی را به همراه انسان‌هایی به ارمغان آورده

است که احساس زیستن در سیاره‌های واحد و تعلق به اجتماعی کلی‌تر را می‌کنند و با تلقی بشریت به‌مثابه «بازیگر جمعی» (Collective Actor) به درکی مشترک از ضرورت اقدام دسته جمعی بشر در جامعه جهانی رسیده‌اند.

بنابراین، جهانی شدن نه تنها موجب تضعیف هویت‌های فرهنگی نمی‌شود بلکه آن‌ها را پویا و بالنده می‌کند. یعنی در عین آن‌که هویت‌های فرهنگی به محلی‌گرایی و هویت‌وطنی خود علاقه‌مندند، از تعصبات خودخواهانه و کورکورانه فارغ می‌شوند، و با حفظ هسته متمایز هویت فرهنگی به منزله مهم‌ترین منبع شناخت عواطف و احساسات و سازماندهی رفتارهای فردی و جمعی، لایه‌های بیرونی خود را متعامل می‌کنند و از این رهگذر فرایند فرهنگ‌گرایی (Culturalism) یعنی اصلاح پوسته فرهنگی را تحقق می‌بخشند.

۲- تأثیر تحولات اجتماعی بر هویت فرهنگی

هویت‌ها، به‌مثابه شالوده‌ها و سازه‌های اجتماعی هستند که در فرایند شالوده‌ریزی یا سازه‌گرایی اجتماعی (Social Constructivism) به وجود می‌آیند. و با تکیه بر حافظه جمعی و تمامی منابع معرفتی، با درنظر گرفتن ساختار عینی اجتماعی در طول زمان به طور مجدد بازتعریف و بازتفسیر می‌شوند. از این رو در فرایند شکل‌گیری هویت‌ها پدیده‌های معرفتی، ساختار عینی و مادی جامعه، تاریخ، جغرافیا، ساختار سیاسی و اقتصاد و فن‌آوری، نقش بسزایی دارند.

۱-۲- آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی

آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی (آنومی) که سرخوردگی، یأس، نومیدی، بی‌تفاوتی و خستگی را در جامعه به دنبال دارد، موجب تضعیف هویت فرهنگی می‌شود. اعتیاد، بیکاری، طلاق، فقر، تکدی‌گری، فساد، حاشیه‌نشینی، خودکشی، بزهکاری و سایر آنومی‌های اجتماعی منجر به خودباختگی جامعه در برابر جهان‌گرایی فرهنگی و استحاله از درون با حفظ ظواهر می‌شود که از این مهم به اندلسیزه‌شدن فرهنگ ملی یاد می‌شود، یعنی حفظ پوسته فرهنگ ملی

و خالی شدن آن از محتوا به گونه‌ای که جامعه کم‌کم به سوی مصرف‌گرایی، مواد مخدر، الکلیسم، موسیقی‌های غربی مانند پاپ و راک، گروه‌های رپ و هوی متال، تجمل‌گرایی، ترفاخر، تظاهر، راحت‌طلبی، مدگرایی، دنیاطلبی، و پوچ‌گرایی روی می‌آورد. این‌گونه ناهنجاری‌ها که ناشی از فقدان توسعه اقتصادی جامعه در دولت تحصیلدار (Rentier State) است، گسترش خرده فرهنگ‌های کجرو و گروه‌های بزهکار، شکاف ارزشی و تعارض هنجاری، گسست عاطفی ناشی از سستی نهاد خانواده، تسلط فرهنگ مادی‌گرایی و بحران روابط جنسی را نیز در پی دارد.

۲-۲- ناهمگنی قومی

با توجه به تنوع زبانی (فارسی، آذری، عربی، کردی، ارمنی، بلوچی، ترکمنی، لری، عبری، آسوری)، فرهنگی (ایرانی، اسلامی، غربی) و مذهبی (تشیع، تسنن) و اقلیت‌های دینی (زرتشتی، کلیمی و مسیحی) در جامعه ایران امکان گسترش ناامنی‌های ناشی از خرده فرهنگ‌های واگرا، تجزیه طلب و میکرو ناسیونالیسم‌های افراطی وجود دارد که منجر به بالکانیزه شدن کشور می‌شود، و این امر هویت فرهنگی را تضعیف می‌کند. گسترش خرده فرهنگ‌های قومی، مذهبی، تباری، منطقه‌ای، گروهی و زبانی موجب غلبه خرده هویت‌های فروملی بر هویت ملی می‌شوند؛ و در نتیجه بحران‌ها و تنش‌های قومی گسترش می‌یابند.

البته، نوع شکاف‌های اجتماعی نیز از اهمیت قابل توجهی در تأثیرگذاری بر هویت فرهنگی برخوردار است. در مناطقی که شکاف‌ها متقارن و مترکم باشد (مانند فارس شیعه در برابر کرد سنی) هویت فرهنگی به شدت تضعیف می‌شود. اما در مکان‌هایی که شکاف‌ها متقاطع باشد (مانند فارس شیعه و ترک شیعه) هویت فرهنگی آسیب چندانی نمی‌بیند. به هر حال، شکاف‌های کلان در حوزه اجتماع، انگیزه مشارکت را در فرهنگ عمومی کاهش می‌دهد و هویت فرهنگی را از پویایی و بالندگی باز می‌دارد. حال آن‌که، اگر این تکثرها و تنوع‌های قومی در فرایند مشارکت‌پذیری مورد توجه قرار گیرند، در اثر تعامل با فرهنگ غالب، تمدنی باز و متعامل را به وجود خواهند آورد.

۲-۳- بحران‌های اقتصادی

بحران‌های اقتصادی که موجبات آسیب‌پذیری، شکنندگی و عدم توازن ساختار اقتصادی را فراهم می‌کند، ساختارهای طبقاتی را درهم می‌شکند. این‌گونه بحران‌ها که در پی نوسازی اقتصادی، تحولات اجتماعی و جنبش‌های فرقه‌ای و قومی بروز می‌کند، در نهایت به بحران هویت می‌انجامد. حال آن‌که بر مبنای نظریات اقتصاددانان نئوکلاسیک، اگر دو عامل بازار و مصرف تقویت و به شیوه زندگی، رقابت و انتخاب توجه شود، انتخاب فرد در نظام بازار و آفرینندگی شیوه زندگی موجب بالندگی هویت فرهنگی می‌شود. همچنین خودکفایی اقتصادی و مدیریت قدرتمند اجتماعی در روند توسعه اقتصادی، مانع از جدایی انسان‌ها از هویت بومی خود است، حتی به تقویت هویت فرهنگی نیز کمک می‌کند. در غیر این صورت از یک‌سو بحران اقتصادی موجبات تشدید بروز بحران یکپارچگی ملی و نهایتاً تضعیف هویت فرهنگی را فراهم می‌کند، و از دیگر سو، بحران‌های اقتصادی مزبور عاملی بازدارنده و مانعی عمده فراروی مراودات بین‌ملیتی و گردشگری بین‌سرزمینی تلقی و منجر به ایستایی و رکود فرهنگ ملی می‌شود.

۴-۲- ساختار اجتماعی و جمعیتی

ساختار بسته، الیگارشیک یا دموکراتیک نظام طبقاتی جامعه از این جهت بر هویت فرهنگی اثر می‌گذارد، که در نظام‌های بسته، هویت فرهنگی ایستا و بی‌تحرک است، در حالی که در نظام‌های باز، پویا و متحول. این مهم به میزان مجال‌دهی و اعطای خودمختاری به فرهنگ‌ها از سوی حکومت بستگی دارد، به گونه‌ای که در نظام‌های فئودالی که خودمختاری نسبی به حاشیه‌های کشور داده می‌شود پویایی هویت فرهنگی فزون‌تر از نظام‌های ملوک‌طوایفی است که براساس حامی‌پروری و مرکز‌محوری و وابستگی ساختاری حاشیه به مرکز پایه‌ریزی شده است. همچنین نظام لایه لایه مبتنی بر بافت عشیره‌ای و قبیله‌ای که در آن افرادی محدود تصمیم‌گیرنده و بقیه افراد تابع و پیرو تصمیمات آنان هستند، موجبات تضعیف هویت فرهنگی را فراهم می‌سازد.

از دیگر سو، ساختار جمعیتی نیز اهمیت بسزایی در تأثیرگذاری بر هویت فرهنگی دارد. وجود گسست ارزشی بین جمعیت جوان با افراد میانسال و کهنسال منجر به نوعی سرخوردگی اجتماعی ناشی از افزایش شکاف فرهنگی و گسست میان‌نسلی و عدم تفاهم بین گفتمان‌های نسل‌های قبل و بعد از انقلاب می‌شود. این برداشت‌های اشتباه و تقابل‌های درکی، فکری و ذهنی، وفاق اجتماعی را به خطر می‌اندازد و سرانجام به بروز بحران هویت می‌انجامد. همچنین میزان جمعیت و انفجار آن نیز با توجه به عدم توازن پراکنش فضایی می‌تواند منجر به بروز ناهنجاری‌های اجتماعی شود که نمودهای آن را می‌توان در گسترش خرده فرهنگ کجرو ناشی از حاشیه‌نشینی‌ها مشاهده کرد. از این‌رو، انفجار ناموزون جمعیت پی‌آمدهای ناهنجاری چون ترویج روحیه یأس و نومیدی در جوانان نسبت به آینده دارد که مسلماً بر هویت فرهنگی آثار سوء به جای خواهد گذاشت.

۲-۵- ساختار نظام آموزشی

نظام آموزشی که خواهان تحقق فرایند جامعه‌پذیری فرهنگی و ارزشی (Value Socialization) و فرهنگ‌پذیری (Acculturation) است، نیاز به ابرسیستم آموزش ملی دارد تا تمامی نهادهای فرهنگی که نقش تولید، انتقال و یا مصرف فرهنگ را در فرایند جامعه‌پذیری به عهده دارند به صورت همگون و همسو عمل نمایند، به گونه‌ای که یک کاتال فرهنگ‌پذیری، کارکرد نهاد جامعه‌پذیر دیگری را خنثی نکنند. به یاری چنین نظام آموزش و پرورش اجتماعی است که انسان‌هایی با فرهنگ، در جوامع تربیت می‌شوند که از تفکر آزاد و نیروی قضاوت انتقادی و داوری روشنگرانه برخوردارند. از این جهت توده انتقادی (Critical Mass) به مثابه جمعیت فعال که توجهی واقع‌بینانه و نگاهی روشنگرانه و انتقادی به فرایند فرهنگ اجتماعی دارد می‌تواند هویت فرهنگی کشور را در مسیر بالندگی ارتقا بخشد. و این زمانی میسر است که بتواند در روند نضج تکثرگرایی با قدرت علمی و اندیشه‌سازی خود و از رهگذر تعامل با جهان خارج با تبادل استاد و دانشجو، منحنی فرهنگی - علمی در جامعه را با تکیه بر نهادهای مدنی به توسعه و تصاعد رهنمون کند. در غیر این صورت، اگر نظام آموزشی تنها به آموزش‌های رسمی و دولتی

تأکید کند یا فاقد برنامه‌ریزی جامع مبتنی بر ابرسیستم فرهنگ ملی باشد یا با نوعی تابسامانی در زمینهٔ تعلیم و تربیت ناشی از تضاد نهادهای جامعه‌پذیرکننده نظیر: خانواده، مدرسه، رسانه و گروه‌های همسال روبه‌رو باشد، شاهد دوران آشوب و شورش اجتماعی و بی‌هویتی فرهنگی خواهیم بود. در آن صورت فرهنگ‌گرایی (Culturalism) جانشین فرهنگ‌پذیری (Acculturation) خواهد شد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت می‌توان دریافت که عوامل متعدد سیاسی - اجتماعی بر هویت فرهنگی ایرانیان به‌ویژه در عصر معاصر تاثیرگذار بوده است؛ اما تغییرات ایجاد شده نه در لایهٔ زیرین فرهنگ یعنی معرفت، فکر، باور، بینش، جهان‌بینی، ارزش‌ها و هنجارها بلکه در لایهٔ بیرونی فرهنگ یعنی نمادهای کلامی (نوشتاری و گفتاری) و غیرکلامی (هنر، موسیقی، طراحی، خط، نقاشی و معماری) و فن‌آوری‌ها (ابزارهای سنتی به مدرن) تحقق یافته است. از این‌رو براساس رویکرد ذات‌گرایانه، عنصر ثابت هویت فرهنگی ایرانیان دینداری است که بر بنیادهایی نظیر: خداپرستی، تلفیق دین و سیاست، عدالت‌خواهی، نبرد حق‌علیه باطل، نقش انسان در یاری‌رسانی به نیروهای اهورایی علیه نیروهای اهریمنی، نگاه سماوی به خدا در مقام مدد رسان و نگاه سلسله‌مراتبی به عالم در فلسفهٔ تاریخ براساس اصول و قواعد و حیانی و حاکمیت سیاسی مبتنی بر فرهٔ ایزدی استوار است و عنصر پویای آن زبان و ادبیات فارسی و سایر نمادهای فرهنگ ایرانی است که با توجه به شرایط تاریخی، نیازها، موفقیت‌ها و بسترهای متفاوت به تفسیرهای مجدد و نمادین، بازتعریف و بازتولید می‌شود که در این جهت فرهنگ ایرانی‌گزینشی، انتخاب‌گرانه، تحولی، و ترکیب‌پذیر عمل کرده است.

در واقع انگارهٔ سیاسی - مذهبی نقش بزرگی در همبسته کردن اجزای پراکندهٔ هویت فرهنگی ایران داشته است و از این‌روست که هویت دینی و هویت ملی، دو عنصر جدایی‌ناپذیر هویت فرهنگی ایرانیان به شمار می‌آید.

انقلاب اسلامی ایران، پاسخی به لکه‌دار شدن هویت فرهنگی ایرانیان از سوی نظام

شاهنشاهی بود که سیادت سیاسی را جانشین نگرش دینی فره‌ ایزدی، و وفاداری به شخص شاه را جایگزین وفاداری به اصول دینی و قواعد مذهبی کرده بود. هژمونی سیاست بر عرصه‌های اقتصاد، اجتماع و فرهنگ موجب شده بود که سیاست‌های مقطعی، ادواری و ناپایدار حکومتی به بحران هویت فرهنگی بیانجامد و با توجه به اهمیت امنیت ملی در جامعه‌ی چندقومیتی ایران نگرش امنیتی بر سیاست‌های فرهنگی حاکم شود که این امر به ویژگی استعلایی فرهنگ خدشه وارد کرده بود. از این رو انقلاب اسلامی با تقویت عنصر مقوم هویت فرهنگی یعنی باورهای دینی، به بحران هویت ملی خاتمه داد و با جایگزینی فرهنگ استقلالی به جای فرهنگ وابسته به غرب توانست، الگویی بهینه از تلفیق سنت و مدرنیته با رویکردی نوگرایانه به مذهب براساس مردم‌سالاری دینی ارائه دهد. با وجود این، تحولاتی در قشر بیرونی هویت فرهنگی معاصر ناشی از عوامل پیش‌گفته‌ی سیاسی - اجتماعی رخ داد که در چهار دوره قابل تفکیک است:

در دوره‌ی نخست از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ ه. ش.، هویت فرهنگی ایران بر ارزش‌های انقلابی، پویا و سازنده‌ی دینی بنانهاده شد و با توجه به رهبری دینی - کاریزماتیک امام خمینی (ره) درصدد ترویج آگاهی و بینش سیاسی - فرهنگی خود به دیگر کشورهای اسلامی برآمد. از این رو هویت فرهنگی برگفتمان بسط‌محور و رویکرد امت‌گرایانه استوار بود تا نقش‌آفرینی فرهنگ اسلامی را در جهان اسلام به منصفه‌ی ظهور رساند. این رویکرد موجبات شکاف بین «مکتبیان» یعنی آرمان‌گرایان و ارزش‌گرایان از یک‌سو و ملی‌گرایان یعنی لیبرال‌های سکولار از سوی دیگر را فراهم کرد. به هر حال، در این دوره، هویت بر مؤلفه‌های فرهنگی و اعتقادی مبتنی شد و امت، به‌منزله‌ی واحد کلان اجتماعی و دربرگیرنده‌ی ملت‌ها، اقوام، نژادها و گروه‌های اجتماعی مورد توجه قرار گرفت.

در دوره‌ی دوم از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ ه. ش.، جنگ به‌مثابه‌ی یکی از مهم‌ترین عناصر حافظه‌ی جمعی ایرانیان مورد توجه قرار گرفت. شهدا و ایثارگران دفاع مقدس به‌منزله‌ی اسطوره‌های فرهنگی جامعه‌ی ایران و مظاهر و اسطوره‌های تقوی، حقیقت، صداقت، ایمان، اخلاص، استقامت، پایداری و صبر شناخته شدند، و فرهنگ بسیجی بر پایه‌ی نهاد دین به‌مثابه‌ی عامل انسجام عمومی، عزم و اراده‌ی ملی و مشارکت همگانی شکل گرفت. نظریه‌ی «ام‌القری» که ایران

اسلامی را مرکز ثقل جهان اسلام می‌دانست، رویکرد امت‌محور و گفتمان حفظ‌محور را با یکدیگر تلفیق کرد و هویت فرهنگی خاصی را به ارمغان آورد که اهداف، امکانات و اراده ملی مبتنی بر جوهره دینی را در جهت حفظ حکومت اسلامی ایران بسیج کرد.

در دوره سوم از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ ه. ش.، ضرورت بازسازی اقتصادی کشور موجب شد رویکرد ملی بر هویت فرهنگی ایران غالب و نگرش ملت - محور جایگزین رویکرد امت - محور شود. ضرورت پاسخ‌گویی به مشکلات اقتصادی جامعه، سبب روی آوردن فرهنگ ایرانی به عمل‌گرایی و عقلانیت‌محوری شد تا از این رهگذر نسل جوان از سرخوردگی ناشی از شکاف طبقاتی دوره جنگ و نیز تهاجم فرهنگی غرب مصون بماند. از این‌رو در این دوره هویت فرهنگی بر عنصر عقلانی - انسانی اسلام بنا نهاده شد.

در دوره چهارم از ۱۳۷۶ ه. ش. به بعد، فرهنگ مشارکت‌پذیر مبتنی بر بالندگی نهادهای مدنی، عنصری عمده از هویت فرهنگی - تمدنی ایران شد که بر پذیرش چندصدایی، تکثرپذیری فرهنگی، تمرکززدایی، تعامل فرهنگی براساس گفت‌وگوی تمدن‌ها، اراده ملی معطوف به عشق و ارائه الگوی مردم‌سالاری دینی به جهانیان استوار بود. این رویکرد مشارکتی توانست هویت فرهنگی ایران را به سوی تحرک، بالندگی، نشاط، شادابی، جذابیت، روزآمدی، کارآمدی، آزاداندیشی، تعامل و تبادل‌پذیری رهنمون سازد و توان رقابتی آن را در فرایند گفت‌وگوی بین‌تمدنی ارتقا بخشد و از رهگذر توزیع مجدد قدرت و گردش نخبگان، حقوق شهروندی را در پناه مشارکت فراگیر و قانون‌گرایی و گفتمان رشد‌محور فرهنگی تأمین نماید.^{۱۰} با عنایت به تحولات گفتمانی و ادوار گوناگون در هویت فرهنگی ایران معاصر ناشی از عوامل سیاسی داخلی، سیاسی بین‌المللی و اجتماعی - اقتصادی مذکور در مباحث این پژوهش می‌توان به اثبات نظریه «تداوم در عین تغییر» و فرضیه «وحدت در عین کثرت» نائل آمد به گونه‌ای که عناصر ارزشی هویت فرهنگی از ثبات، تداوم و وحدت و عناصر نمادین آن از تغییر، تحول و کثرت برخوردار بوده‌اند.

با وجود این، نباید تلاش‌های نخبگان فکری، سیاسی و ارتباطاتی برای تحکیم هویت دینی فرهنگ ایرانی متوقف گردد. در واقع، برای تقویت مؤلفه‌های فرهنگی هویت ملی اتخاذ تدابیری

از رهگذر هم‌اندیشی نخبگان ایرانی ضروری به نظر می‌آید. در این زمینه، راهکارهای زیر برای تحکیم هویت فرهنگی ایران معاصر پیشنهاد می‌شود:

۱- جلوگیری از بروز بحران‌ها و تنش‌های قومی به روش احقاق حقوق قانونی قومیت‌های اجتماعی و تاکید بر وجوه مشترک فرهنگی آنان؛

۲- برقراری عدالت اجتماعی و سیاسی از رهگذر زدودن رانت‌جویی و تبارگماری از عرصه حاکمیت سیاسی؛

۳- وفاق‌سازی در بین نخبگان سیاسی، فرهنگی، فکری، ارتباطاتی و نمادین به منظور برقراری ثبات سیاسی و فکری در جامعه؛

۴- به رسمیت شناختن حقوق خرده فرهنگ‌ها در چارچوب هویت ملی از رهگذر پذیرش تنوع قومی و فرقه‌ای؛

۵- تقویت ارزش‌های مشترک بین خرده فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف به منظور تحکیم وفاق و اراده هماهنگ و همگون گروه‌های قومی؛

۶- شناسایی و تقلیل تأثیرات منفی هویت‌های فراملی ناشی از فرایند جهانی‌شدن؛

۷- تبیین عدم تعارض بین هویت دینی و ایرانی به روش نشان‌دادن ریشه‌های دینی هویت فرهنگی؛

۸- تعامل و تبادل هویت ملی با هویت‌های فراملی و گروهی؛

۹- تقویت عناصر مشارکتی هویت فرهنگی به منظور جلوگیری از واگرایی قومی و فرقه‌گرایی؛

۱۰- تقویت وحدت و انسجام ملی از رهگذر تحکیم ثبات و نظم سیاسی، وحدت ساختاری و وحدت نمادین؛

۱۱- تفکیک اصول از فروع و تقدم و اولویت‌بخشی به عناصر ارزشی و دینی هویت ملی؛

۱۲- جلوگیری از تضعیف نهادهای دینی و قانونی از رهگذر تقویت قانون‌گرایی؛

۱۳- تقویت ابرسیستم فرهنگی و آموزشی ملی به منظور جامعه‌پذیری ترجیح منافع ملی بر منافع فردی و جناحی؛

۱۴- ایجاد وفاق بین نسل‌ها، به منظور جلوگیری از گسست میان نسل انقلاب و بعد از انقلاب؛

۱۵- برنامه‌ریزی جامع و فرابخشی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به منظور پرهیز از هژمونی سیاست بر فرهنگ ملی؛

۱۶- طراحی، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری فرهنگی بر اساس اصول تدرّج و وسع؛

۱۷- بیمه کردن آینده نسل جوان با توجه به اهمیت کمی (یک سوم جمعیت ایران زیر چهارده سال و ۶۱ درصد بین ۱۵ تا ۶۴ سال هستند)^{۱۱} و کیفی (اهمیت جوانان از این جهت که حامل ارزش‌ها و نوآوری‌های فرهنگی هستند) آنان در فرآیند تحکیم هویت فرهنگی؛

۱۸- تقویت استقلال فرهنگی و فرهنگ استقلالی به‌مثابه مؤلفه‌های عینی و ذهنی هویت فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت

- ۱- روح الامینی، محمود. و سیدعلی رضا بهشتی، محمدرضا تاجیک، علی ابوطالبی، علی یوسفی، «فرهنگ و هویت ایرانی»، فصلنامه مطالعات ملی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات ملی، ش ۴، تابستان ۱۳۷۹، صص ۶۰-۱۱.
- ۲- افتخارزاده، محمدرضا. *اسلام و ایران*، تهران: انتشارات رسالت قلم، ۱۳۷۷.
- ۳- هانتینگتون، ساموئل. «رویازویی تمدن‌ها»، ترجمه مجتبی امیری، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۷۰، ۶۹، ص ۵.
- ۴- افروغ، عماد. *هویت ایرانی*، تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش، سخنرانی ۱۳۷۹/۷/۲۸.
- ۵- شریعتی، علی. *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی*، تهران: انتشارات الهام، ۱۳۶۱.
- ۶- منتظر قائم، محمد مهدی. «رسانه‌های جمعی و هویت»، *فصلنامه مطالعات ملی*، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات ملی، ش ۴، تابستان ۱۳۷۹، صص ۲۷۰-۲۵۱.
- ۷- دهشیری، محمدرضا. «ایران و جهانی شدن: تهدیدها و فرصت‌ها»، *فصلنامه مصباح*، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع)، ش ۳۷، بهار ۱۳۸۰، صص ۱۸-۵.
- ۸- دهشیری، محمدرضا. گفتگو (انقلاب اسلامی در گستره جهانی)، *فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، بهار سال ۱۳۸۰، صص ۱۶۶-۱۴۷.
- ۹- دهشیری، محمدرضا. «جهانی شدن و هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات ملی، پاییز ۱۳۷۹، صص ۱۰۰-۷۱.
- ۱۰- نیکفر، محمدرضا. *خشونت، حقوق بشر، جامعه مدنی*، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.